



### به چه درد می خورد شعر؟

این که شعر در این روزگار به چه دردی می خورد یادآور بحثی گسترده است که اصولاً هنر و شعر چه فایده‌ای دارد و در این دوران چه نقشی ایفا می‌کند که مسأله‌ای جداگانه است. گمان می‌کنم هرکس به سودایی شعر می‌گوید اما اگر بخواهیم عمیق‌تر به موضوع نگاه کنیم، اصولاً شعر نوعی ثبت حضور انسان در یک دوره تاریخی است. یعنی یک انسان شاعر وقتی که درباره دغدغه‌های خودش صحبت می‌کند، درباره مسائل فکری و مسائل جهان خود سخن می‌گوید به نوعی حضور دغدغه‌مند و متأثر خودش را حفظ می‌کند که ارزش بسیار بالایی دارد. همان‌طور که ما می‌توانیم وضعیت عاطفی یک دوره را با نگاه و ارزیابی آن دوران واکاوی کنیم. شعر نگاه نگران انسان به پیرامون خودش است. این روزگار هم مانند روزگاران دیگر درگیر مسائل فکری، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که باید ثبت بشوند. شاعر به جز ثبت این وقایع، با سفر در شعرهای خود شناختی را آغاز می‌کند و به درک‌های جدیدی از هستی و پیرامون آن می‌رسد و می‌تواند جهان را در ذهن خود تدوین کند.

### آیا می‌توان برای شاعر وظیفه‌ای متصور بود؟

باید دید منظور از رسالت و وظیفه یک شاعر چیست؟ ما باید از شاعر انتظار داشته باشیم به تمام مسائل سیاسی و اجتماعی پیرامون خودش واکنش نشان دهد و برای هر کدام رویکردی داشته باشد؟ به عقیده من این طور نیست. معمولاً روزگار در شاعران رسوب می‌کند و به یک بازتولید می‌رسد و اگر شاعر قدرت‌مند باشد بازتولیدی به وجود می‌آید که از رخداد اصلی هم قدرتمندتر است. مثلاً یک حادثه در یک محدوده جغرافیایی در بازه زمانی مشخصی روی می‌دهد اما شاعر می‌تواند مرزهای جغرافیا را درنوردد و آن را جهانی کند. این از پرداخت به مسائل روزمره و سطحی بسیار عمیق‌تر است. وقتی که شاعر دست به قلم می‌برد در حال انجام وظیفه انسانی خود نسبت به جامعه است اما لزوماً این طور نیست که شاعر به تمام مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی جامعه خود واکنش نشان دهد. ممکن است شعری انفسی، احساسی یا درباره شناخت طبیعت و حتی یک درخت باشد. اهم این است که شعر بتواند روشنگری کند و چشمی تازه را در مخاطب باز کند؛ این دقیقاً وظیفه و رسالت شعر است. شاعرانی که هیاهوی بسیار داشتند و مقدار زیادی به اجتماع پرداختند شاعرانی بودند که عمر شعرشان عمری کوتاه بوده و در یک دوره تاریخی کوتاه به پایان رسیدند اما اتفاقاً شاعرانی که از هستی حوادث متأثر شدند و نظر خودشان را در شعر و آثارشان منعکس کردند هر چند نظری فردی و کوچک، ماندگارتر شدند. به قول بزرگی که می‌گفت «هر اتاق مرکز جهان است» شاعر هم می‌تواند تصورات و تأملات خودش را نسبت به جهان هستی داشته باشد.

### چرا تیراژ کتاب‌های شعر محدود شده است

این موضوع، اتفاقی مهم است که باید از ابعاد مختلف به آن پرداخت. به گمانم دیگر شعر هنر اول ما نیست در حالی که قبل از انقلاب بواسطه شرایط محیطی و عدم وجود یا کمبود تریبون‌های دیگر، شعر یک وظیفه دومی بر خود حمل می‌کرد و آن وظیفه مبارزاتی بود برای همین اقبال به کتاب‌های شعر زیاد بود و می‌بینیم شعر شاعران معترض در آن زمان بواسطه جو حاکم طرفدار بیشتری پیدا می‌کند. پس تیراژ آن زمان چندان واقعی نبوده. این را هم در نظر بگیریم در آن دوره طبقه متوسط زیادی داشتیم که مخاطب و خواننده شعر بودند و هر چه زمان گذشت این طبقه تحلیل رفت و مقداری از حجم آن کاسته شد و امروزه به



آن اندازه طبقه متوسط نداریم که از شعر که کالایی نفیس است و دم دستی نیست استفاده کنند. با تحلیل طبقه متوسط تیراژها هم تحلیل می‌رود. نکته دیگر این است که بعد از دهه شصت و هفتاد ما با رقیبی قدرتمند و عظیم روبه‌رو شدیم و آن فضای مجازی است. بسیاری از کتاب‌ها و شعرها در این فضا منتشر می‌شوند. وقت خیلی از آدم‌ها در فضای مجازی صرف می‌شود پس طبیعی است که تیراژ کتاب‌ها محدود باشد. نکته دیگر فست‌فودی شدن مطالعه است. مثلاً کانال‌های اجتماعی را که نگاه می‌کنیم یک جمله از بودا و یک جمله از کامو یا هدایت و تکه‌ای کوتاه از

داستان را به صورت مختصر و ساندویچی در اختیار خواننده گذاشته است. نکته دیگر هم این است که مخاطبان از شعر به تنهایی سیراب نمی‌شوند و شعرها فضای مناسبی برای رویش ندارند مثلاً محفلی که شعرها نقد شوند یا رسانه‌های تلویزیونی که شعر را ارائه و ارزیابی کنند. در واقع ژرف‌نگری جای خود را به سطحی‌نگری داده است. اگر نگاهی دقیق بیندازیم متوجه می‌شویم کتاب‌های سطحی از کتاب‌های با محتوای سنگین‌تر طرفدار بیشتری پیدا کرده است. شاعری نتیجه احساسات وافر و دیدن جهان به شکلی دیگر است و از جنبه اینکه شاعر نسبت به افراد دیگر حساس‌تر است پیش آمده به خود بگویم کاش آنقدر احساساتی نبودم و شاعری که زاینده همین احساس است در من نبود. هر چیزی نتیجه پیش از خود است. مثلاً اگر بگوییم نیمی پدر

# شعر نگاه نگران انسان به پیرامون خودش است

شعر معاصر است او را تقدیر کرده‌ایم اما نباید فراموش کنیم که قبل از شعر نیمی هم تلاش‌هایی در این خصوص شکل گرفته. بهترین و بدترین دوران لزوماً در خود آن دوران اتفاق نمی‌افتد و چه بسا ریشه در گذشته داشته باشند. با این اوصاف باید دهه چهل، پنجاه و هفتاد را سه فراز شعر معاصر ایران دانست که دلایل آن اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یا اقتصادی است. در دهه چهل اتفاقات اقتصادی و اجتماعی زیادی رخ داد و همین‌طور در دهه هفتاد. تحول در شعر و ادبیات همین‌طوری اتفاق نمی‌افتد بلکه نیاز به سازگار و پایه دارد. این سه دوران به نظر من دوران شکوفایی شعر معاصر است. ■

باشد نه اینکه دیگران به او راه را نشان دهند، چنین شاعری معلوم است که بعدها به مشکل می‌خورد. به اعتقاد من نه تنها مخاطبین شعر کم نشده‌اند بلکه طیف بسیار وسیعی مخاطب که توجهی به شعر خواندن نداشتند به لطف فضای مجازی وارد این فضا شده‌اند. اگر شاعر نبود شاید پیش می‌آمد که می‌گفتم کاش شاعر بودم اما تا به حال عکس آن پیش نیامده که بگویم کاش شاعر نبودم. به عقیده من در دوره‌ای نوعی همگرایی اجتماعی وجود داشته و آن دهه شصت بود ولی دهه هفتاد هرکس جداگانه برای خود شعر سرود. دوره‌ای از شعر خوب است که شاعران حرف یکدیگر را به خوبی متوجه شوند و تعداد مخاطبین هم بالا برود. هر چند امروزه منابع به راحتی در دسترس همگان است و روز به روز هم تعداد مخاطبین بالا می‌رود البته فضای مجازی یک ایرادی هم در این بین ایجاد کرده و آن، شهرت یافتن شاعرانی است که شعرهای آنان از ارزش بالایی برخوردار نیست. ■

برخی هم مانند حافظ رندی می‌کنند با زبان دیگری شعر می‌گویند و با نگاه دیگری زندگی می‌کنند یا به قولی راهنمای چپ را می‌زنند و سپس به راست می‌پیچند. هم حرف سیاسی می‌زنند هم حرف‌های عاشقانه... نباید هیچ رسالتی برای شاعر در نظر گرفته شود، البته به عنوان یک انسان می‌توانیم از هر شاعر توقع داشته باشیم که نسبت به زندگی هم‌نوع خودش بی‌تفاوت نباشد. این یک سفارش انسانی است نه الزاماً سفارش تولید هنری. هر چند در تاریخ این الزام‌ها دیده شده، دین مسیحیت، یهود و اسلام هر سه شاعران را تشویق می‌کردند به دفاع از آرمان‌ها و تفکرات و ایدئولوژی‌های جمعی. در نظام‌های استبدادی هم بوده‌اند کسانی که شاعران را تشویق به همگرایی با نظام سیاسی می‌کردند. اینکه وظیفه به دوش شاعر بگذاریم بستگی به پذیرش خود شاعر دارد. بهتر است شاعر خود بخواند نه اینکه او را ملزم به خط فکری خاصی کنیم. خود شاعر باید به فکر خط فکری

خوبی می‌توانیم شعر بگوییم. شاعر به صورت ۵۰-۵۰ باید به نسبت مقتضیات روحی خود و مقتضیات جامعه شعر بگوید. ممکن است شاعری دلشوره‌ها و نگرانی‌های درونی خود را در شعر بیاورد که همان شعر، زبان عده‌ای دیگر شود. مثل سهراب سپهری، اخوان ثالث و حمید مصدق که هر کدامشان دلشوره‌های درونی خودشان را در شعر آن روز بیان کردند. اگر مجموعه شعرهای شاعران را بررسی کنیم می‌توانیم به دودسته تقسیم کنیم؛ شعرهایی که محصول مطالبات عمومی مردم است و شعرهایی که محصول مطالبات درونی خود شاعر است و از این دو مورد خارج نیست. در هر دو شکل، شعر در حال تولید است؛ چه اجتماعی و چه عاشقانه. برخی هم هستند که شعر را به ابزاری برای مبارزه تبدیل می‌کنند و گمان می‌کنند هر چه به جز آن بیان کنند خلاف است، برخی هم می‌گویند: «من مرثیه‌گوی دل دیوانه خویشم» برای خودشان شعر می‌گویند و کاری به کار عالم ندارند.